

تاریخ چیست؟

هدف، موضوع، روش و ارزش تاریخ

بدون تردید گستره اطلاعات و آگاهی نسل امروز در باره تاریخ، هدف، موضوع و ماهیت آن نسبت به مؤرخان نامدار قبل از ما چون: مرحوم احمد علی کهزاد، مرحوم عبدالهی حبیبی، مرحوم میر غلام محمد غبار و مرحوم میر محمد صدیق فرهنگ و چند مرحوم دیگر بسیار وسیع تر و فراخ دامن تر است. علت این امر، انقلاب تکنولوژی اطلاعاتی است که در دو دهه اخیر از برکت همگانی شدن کامپیوتر و اینترنت نصیب نسل امروزی شده است، و مورخان متذکره از این نعمت عظیم و گرانبها محروم بودند ولی آنها در محدوده اطلاعات و آگاهی های روزگار خود برداشت خود را از تاریخ داشتند و معمولاً تاریخ را چنین ارزیابی میکردند: تاریخ ثبت و ضبط رویدای های گذشته بشری برای عبرت نسل آینده آدمی است. در کتب تاریخی مکاتب نیز شبیه همین تعریف را تدریس میکردند، اما با گسترش دانش تاریخ و آگاهی نسل امروز از این دانش، تعریف تاریخ از آن تعریف های کلاسیک پا فراتر نهاده و بگونه دیگری آن را به شناسائی گرفته اند. بعضی بر این باورند که، «تاریخ مجموعه حوادثی است که از آغاز فعالیت اجتماعی انسان در زندگی وی روی داده است، اما برخی دیگر عقیده دارند که تاریخ چون آئینه بی است که گذشته را در برابر چشمان نسل بعدی منعکس می کند. اگر به تاریخ بدین گونه نگریسته شود، نمی توان انتظار داشت که آئینه بتواند تمام زوایای حوادث بشری را بازتاب دهد و این تعریف از تاریخ فاقد مقبولیت عمومی است.»^۱

من در جستار حاضر (که به تقاضای نویسنده ارجمند کشور داکتر حمید روغ، تهیه شده است)* سعی میکنم جدید ترین مفهوم تاریخ را از زبان دو تن از دانشمندان رشته تاریخ در قرن بیستم پیشکش نمایم. این دو تن یکی جورج کالینگود، استاد فلسفه تاریخ و فلسفه ماورای طبیعت در دانشگاه آکسفورد، در دوران جنگ جهانی دوم است، و دومی ویلیام دانینگ استاد تاریخ و رئیس سابق انجمن تاریخدانان آمریکا میباشد. موضوع دلچسپ است ولی خواننده باید برای مطالعه آن از خود شکیبائی بیشتر نشان دهد.

آر. جی. کالینگود^۲ (۱۸۹۱-۱۹۴۳) در کتاب خود (مفهوم کلی تاریخ) به بررسی چگونگی مفهوم جدید تاریخ از هرودت تا به امروز پرداخته است. به نظر این دانشمند، تاریخ باید حاوی چهار شرط ذیل باشد:

الف) علم یا پاسخگوی پرسشها باشد،

ب) مربوط به افعال آدمی در گذشته باشد،

ج) پیگیری شده از طریق تفسیر مدارک باشد،

د) برای خودشناسی انسان باشد.^۳

سپس کالینگود توضیح میدهد: هیستوری (تاریخ) کلمه یونانی است، به معنای ساده تجسس و تفحص. بگفته او، "مورخ، شروع به یافتن حقیقت میکند"، استفاده از این کلمه و مضامین آن است که هرودت را به "پدر تاریخ" تبدیل میکند. تبدیل افسانه نگاری به علم تاریخ، اختراع قرن پنجم پیش از میلاد بود و هرودت کسی بود که آن را اختراع کرد.^۴

گالینگود، نخستین مورخ انگلیسی است که معتقد است، تاریخ علمی توسط هرودت یونانی بنیان گذاری شده است. و میگوید: "کار مؤرخان یونانی قرن پنجم قبل از میلاد مثل، هرودت و توسیدید، ما را به دنیایی نو می برد. یونانیان به وضوح و با آگاهی کامل هم این را تشخیص دادند که تاریخ علم است یا میتواند علم باشد، و هم این را که باید به افعال

^۱ - سام پیروز: تاریخ چیست؟ روزنامه اعتماد، شماره ۱۲۱۷، ۱۳۸۵/۶/۳۰،

^۲ - آر. جی. کالینگود (۱۸۹۱-۱۹۴۳)، استاد فلسفه تاریخ و فلسفه ماورای طبیعت در دانشگاه آکسفورد در سالهای ۱۹۳۵-۱۹۴۱ بود. به نظر کالینگود، "تاریخ، در کتابها و اسناد گنجانیده نشده است، تاریخ فقط در درعلاقه و مشغولیت کنونی مورخی زنده است که این اسناد را تفسیر میکند و به کنکاش در باره آن اسناد می پردازد، و از نو در خود احیاء میکند. کتاب او (مفهوم کلی تاریخ) به عنوان واپسین سخنان مردی توصیف شده است که "ندای برجسته زمان ماست". کتابش پس از مرگ وی از سوی پروفیسرتی. ام. ناکس، ویرایش گردید و مقدمه ای بر آن نوشت. کالینگود، در سال ۱۹۴۳ به عمر ۵۲ سالگی بر اثر مرض ذات الریه درگذشت. او آثار ماندگاری در فلسفه و تاریخ از خود بجای گذاشت.

^۳ - مفهوم کلی تاریخ، رابین جورج کالینگود، ترجمه علی اکبر مهدیان، نشر اختران، تهران، ۱۳۸۵/۶/۲۰۰۶، ص ۱۸.

^۴ - مفهوم کلی تاریخ، ص ۲۸.

آدمی بپردازند... تاریخ برای هرودت انسانگر ایانه و نیز از تاریخ اسطوره ای ویزدان سالار متمایز است. چنانکه در مقدمه اثرش میگوید: مقصودش توصیف کردارهای آدمیان است. هدف او، آنست که آیندگان این کردارها را از یاد نبرند و در اینجا به چهارمین شرط در مورد تاریخ میرسیم؛ یعنی به دانش انسان از انسان خدمت میکند. به خصوص هرودت اشاره میکند که انسان را به سان یک عامل عاقل نشان میدهد، یعنی وظیفه اش تا حدی پی بردن به آن چیزی است که انسان ها کرده اند و تا حدی یافتن این که چرا چنان کرده اند؟ هرودت، توجه خود را به حوادث عریان محدود نمیکند، او این حوادث را به شیوه ای کاملاً انسان گر ایانه، یعنی به سان کردارهایی می بیند که آدمیان برای انسجام آن ها دلایلی داشته اند و مورخ با دلایل سروکار دارد. این سه نکته در مقدمه «توسیدید» هم دیده میشود که آشکارا با نگاهی به مقدمه هرودت نوشته است. توسیدید علناً میگوید که پژوهش تاریخی بر مدرک (اسناد) استوار است، "هنگامی که در پرتو مدرک مینگریم".^۵

ارسطو میگوید: "شعرا از تاریخ علمی تراست." زیرا تاریخ فقط مجموعه ای از داده های تجربی است، در حالی که شعرا از اینگونه داده ها یک حکم کلی استخراج میکنند. به این ترتیب شعر در نزد ارسطو جوهر فشرده آموزه تاریخ است.^۶

کالینگود، کسی است که ماهیت تاریخ را از دید تمام ناموران علمی و فلسفی از هرودت تا توین بی، در کتاب "مفهوم کلی تاریخ" خود به بررسی گرفته و، سه کتاب تاریخی ارنولد توینبی، مورخ نامدار انگلیس را (که در سال ۱۹۳۴ انتشار یافته بود)، نقد کرد و در مورد طرز دید توینبی نوشت: "پندار کلی توین بی از تاریخ نهایتاً طبیعت گرایانه است. او هیچگونه به مفهوم دانش تاریخی به سان باز آفرینی گذشته در ذهن مورخ نمی رسد. او تاریخ را به سان منظره ای محض مینگرد، چیزی مرکب از وقایعی که مورخ دیده و ضبط کرده است، پدیده هایی که از خارج در معرض دید او قرار گرفته است، نه تجاربی که او باید با آنها برخورد و آنها را از آن خود کند. به بیان دیگر او هیچگونه تحلیل فلسفی از روشی که با آن دانش تاریخی خویش را کسب کرده، ارائه نکرده است..."^۷

کالینگود، در "مفهوم کلی تاریخ" به تاریخ پاسخ میدهد و در مقدمه آن کتاب پرسشهایی را مطرح میکند که: تاریخ چیست؟ باره چیست؟ چگونه به پیش میرود و برای چیست؟ و بعد میگوید که: "اینها پرسشهایی اند که تا حدودی افراد مختلف به طرق مختلف به آنها پاسخ داده اند، ولی با وجود این اختلافها، بین پاسخها توافق بسیار وجود دارد و دامنه این موافقت بیشتر می شود. اگر نظرات موافق موضوع نگرش دقیق تر قرار گیرند، تاریخ مانند، الهیات یا علم طبیعت، صورت خاص تفکر است. اگر چنین است، پرسشهای مربوط به ماهیت، موضوع، روش و ارزش این تفکر را افراد واجد دو شرط باید پاسخ دهند.

اولاً، باید دارای تجربه تفکر تاریخی یعنی مورخ باشند. گرچه همه اشخاص تحصیل کرده از یک جریان آموزش که شامل مقداری تفکر تاریخی بوده است عبور کرده اند، ولی این امر آنان را حائز شرط ابراز عقیده درباره ماهیت، موضوع روش و ارزش تفکر تاریخی نمیکند. زیرا اولاً، تجربه تفکر تاریخی که آنان به این سان کسب کرده اند، احتمالاً بسیار سطحی است و، بنابراین، عقاید مبتنی بر این نوع تجربه نتیجه ای بهتر از آن ندارد که کسی پس از یک سفر آخرفته به پاریس در باره مردم فرانسه اظهار نظر کند. ثانیاً، تجربه هر چیزی که از مجاری عادی کسب شده باشد، علاوه بر سطحی بودن، بدون استثنا کهنه است. اما فقط نتایج فکر تاریخی نیست که هنگام ورود به کتاب درسی کهنه است، بلکه این اصول فکر تاریخی، یعنی اندیشه های مربوط به ماهیت، موضوع روش، و ارزش تاریخ نیز چنین است.

دومین شرط برای پاسخ دادن به این پرسش ها آنست که انسان نه فقط تجربه تفکر تاریخی داشته باشد، بلکه درباره آن تجربه تأمل هم کرده باشد. او باید نه فقط مؤرخ بلکه فیلسوف هم باشد و به خصوص فکر فلسفی او توجه خاص به مسایل اندیشه تاریخ را نیز در بر بگیرد. حال ممکن است انسان مؤرخ کاملاً خوب (نه مؤرخ تراز اول) باشد، بدون آنکه این گونه درباره تفکر تاریخی خویش تأمل کند. در عین حال مهم است به یاد آوریم که نخست تجربه می آید، بعد تأمل درباره آن تجربه. حتی کم تأمل ترین مؤرخ شرط او را دار است. مؤرخ که هیچگاه زیاد در فلسفه کار نکرده است، احتمالاً پرسش های چارگانه ما را هوشمندانه تر از فیلسوفی جواب خواهد داد که هیچگاه زیاد در تاریخ کار نکرده است.

بنابراین، به پرسش های چارگانه فوق میتوان پاسخ های ذیل را ارائه و طرح کرد:

الف/ تعریف تاریخ:

فکر میکنم هر مؤرخ خواهد پذیرفت که تاریخ نوعی تحقیق یا پژوهش است. اینکه چگونه پژوهشی است،

^۵ - مفهوم کلی تاریخ، رابین جورج کالینگود، ص ۳۰

^۶ - مفهوم کلی تاریخ، رابین جورج کالینگود، ص ۳۶

^۷ - مفهوم کلی تاریخ، رابین جورج کالینگود، ص ۲۰۸

هنوز مورد بحث مانده است. نکته اینست که نوعاً به آنچه علوم مینامیم، تعلق دارد. یعنی بصورت هایی از اندیشه که به وسیله آنها پرسش هایی را مطرح و تلاش میکنیم به آنها پاسخ دهیم.

فهمیدن این نکته مهم است که علم به طور کلی این نیست که آنچه را از قبل میدانیم جمع آوری و آنها را به وسیله این یا آن نوع طرح مرتب کنیم، بلکه به این معنی است که محکم به چیزی که نمی دانیم بچسبیم و بکشیم آن را کشف کنیم. مدارا کردن با چیزهایی که از قبل میدانیم ممکن است وسیله مفیدی برای رسیدن به این هدف باشد، ولی خود هدف نیست. در بهترین حالت فقط وسیله است، و از نظر علمی فقط تا جایی ارزشمند است که به پرسشی که هم اکنون در صدد طرح آن برآمده ایم پاسخ دهد. به این دلیل است که تمام علم از معرفت ما نسبت به نادانی ما آغاز میشود: نه نادانی ما نسبت به هر چیزی، بلکه نادانی ما نسبت به چیزی معین، خاستگاه پارلمان، علت سرطان، ترکیب شیمیایی خورشید، اسب یا سایر حیوانات اهلی بدون خسته کردن عضلات.

علم، پی بردن به چیزهاست. و به این معنی تاریخ علم است.^۸ به عبارت ساده تر تاریخ علم عمل انسان است. زیرا، آنچه مورخ پیش روی خود میگذارد، چیزهایی است که آدمیان در گذشته انجام داده اند و آنها به عالمی در حال تغییر تعلق دارند، عالمی که در آن چیزها به هستی در می آیند و یا از هستی ساقط میشوند.^۹

ب/موضوع تاریخ:

تفاوت یک علم با علم دیگر در نوع کشفیات آنهاست. تاریخ چه نوع چیزها را کشف میکند؟ **تاریخ کرده های انسان را که در گذشته انجام شده، کشف میکند.**^{۱۰}

ج/سیرتاریخ چگونه است؟

تاریخ با تفسیر مدارک به پیش میرود، مدارک اسم جمعی برای چیزهای است که تک تک سند خوانده میشوند و سندی چیزی است موجود و حاضر، از آنگونه که مؤرخ با تفکر درباره آن می تواند به پرسش هایی که در باره رویدادهای گذشته طرح میکند پاسخ دهد. در هر حال روال یا روش تاریخ اساساً عبارت است از **تفسیر مدارک.**^{۱۱}

د/ تاریخ برای چیست؟

پاسخ به این پرسش از بقیه دشوارتر است. کسی که به این سوال پاسخ میدهد نسبت به کسی که میخواهد به سه پرسش قبلی پاسخ دهد، باید بیشتر تأمل کند، نه فقط به تفکر تاریخی، بلکه به چیزهای دیگر نیز باید فکر کند، زیرا گفتن این که چیزی "برای" چیزی است، به معنای تمایز بین الف و ب است، که در آن الف برای چیزی خوب است، و ب آن است که چیزی برایش خوب است. اما من پاسخی پیشنهاد میکنم که هیچ مؤرخ آنرا رد نخواهد کرد اگرچه پرسش های متعدد و دشوار تری را بر می انگیزد.

پاسخ من آن است که **تاریخ "برای" خودشناسی انسان است.** عموماً تصور میشود که برای انسان مهم است که خود را بشناسد، که در اینجا شناختن خویشتن، صرفاً به معنای شناختن خصوصیات شخصی و چیزهایی که او را از سایر افراد متمایز میکند نیست، بلکه **ماهیت او در مقام انسان است.** خودشناسی به این معنی است که اولاً، بدانید انسان بودن چیست؟ ثانیاً، بدانید بودن آن نوع انسانی که شما هستید چیست؟ و، ثالثاً، بدانید بودن آن نوع انسانی که شما هستید و هیچ کس دیگر نیست چیست؟ خود شناسی یعنی اینکه بدانید چه میتوانید بکنید و از آنجا که هیچ کس نمیداند چه میتواند بکند مگر آنکه سعی کند، تنها سر نخ آنچه انسان میتواند بکند، چیزی است که کرده است. **پس ارزش تاریخ آنست که به ما می آموزد انسان چه کرده است و به این ترتیب انسان چیست؟**^{۱۲}

تاریخ علم است اما چگونه علمی؟

منظور از علم چیست؟ کالینگود میگوید: "یک نوع کاربرد عامیانه و از هاست که در آن مثلاً، "تالار" به معنی تالار موسیقی است یا "فیلم" به معنی فیلم سینمایی؛ و بر همین سیاق "علم" به معنی علم طبیعی است. اما این که تاریخ علم به این معناست یا نه، نیاز به پرسش ندارد، زیرا از زمان بسیار پیش تا حال حاضر کلمه "ساینس" (Science) به معنای هیئت سازمان یافته معرفت بوده است. اگر این چیزی است که از کلمه افاده می شود تا اینجا حق بلا منازع با "بری" بوده که گفته است: «تاریخ علم است، نه کمتر و نه بیشتر»

اما اگر کمتر نیست، به یقین بیشتر است، زیرا هر چیزی که اصلاً علم باشد باید بیش از علم صرف و از نوعی خاص باشد. یک هیئت (صورت) معرفت هیچگاه سازه ای صرف نیست، همیشه به طریقی خاص سازمان یافته است. بعضی هیئت های معرفت، مانند هواشناسی، با گرد آوری مشاهدات در باره نوع معینی رخداد ها سازمان می یابند

^۸ - مفهوم کلی تاریخ، رابین جورج کالینگود، ص ۱۶

^۹ - همان، ص ۳۱

^{۱۰} - همان، ص ۱۷

^{۱۱} - همان، ص ۱۷

^{۱۲} - همان، ص ۱۸

که دانشمند میتواند هنگام وقوع شان آن ها را مشاهده کند، اگرچه نتواند با اراده خود آن ها را پدید آورد. بعضی دیگر، مانند شیمی، نه فقط با رویدادها، بلکه با ایجاد آنها در تحت شرایط دقیقاً کنترل شده، سازمان داد میشوند. بعضی دیگر هم هستند که سازمان دادن شان ابداً با مشاهده حوادث انجام نمیگیرد، بلکه با ایجاد فرضیاتی خاص و حرکت با نهایت دقت و با استدلال و درجهت استخراج نتایج صورت می پذیرد.

تاریخ به هیچیک از این طریقه ها سازمان داده نمیشود. جنگ ها و انقلابها و دیگر فرایندهایی که تاریخ به آنها می پردازد، تماماً به دست مورخان، تحت شرایط آزمایشگاهی و برای بررسی با دقت علمی، اتفاق نمی افتند. این رویدادها حتی مورد مشاهده مورخان، به آن معنایی که طبیعی دانان حوادث را مشاهده میکنند، نیز قرار نمیگیرند. هوشناسان و ستاره شناسان به سفرهای صعب و پرهزینه می روند تا شخصاً حوادث مورد توجه شان را مشاهده کنند، زیرا معیار مشاهده آنان چنان است که نمی توانند به توصیف گواهان نا وارد اکتفا کنند، اما مورخان به کشورهایی که جنگ و انقلاب در آنها جریان دارد سفر نمیکنند، نه به این سبب که توان کار یا شجاعت مورخان از طبیعی دانان کمتر است یا نمی توانند هزینه چنین سفرهایی را تأمین کنند، بلکه به آن سبب که واقعیاتی که ممکن است در خلال این سفرها فراگرفته شود، مانند واقعیاتی که ممکن است از طریق تحریک عمدی جنگ یا انقلاب در وطن آموخته شود، چیزی را که مورخان طالب دانستن هستند به آنان نمی آموزد.

علوم مشاهده ای و تجربی در این زمینه که هدف شان کشف وجوه ثابت یا تکراری در همه حوادث از یک نوع معین است، باهم تشابه دارند.

هوشناس یک گردباد را مطالعه میکند تا آن را با گرد بادهای دیگر مقایسه کند و امیدوار است که با مطالعه تعدادی از آنها وجوه مشترک شان را دریابد؛ یعنی، پی ببرد که گردباد به طور اعم به چه می ماند، ولی مؤرخ چنین هدفی ندارد. اگر شما او را در هنگامه معینی ببینید که جنگ [مثلاً انقلاب کبیر فرانسه] را مطالعه میکند، نمیتوانید استدلال کنید که در مراحل مقدماتی بررسی است که هدف نهائی آن رسیدن به نتایج جنگ ها و انقلابات به طور اعم است. اگر او در مراحل مقدماتی بررسی باشد، آن بررسی به احتمال زیاد مطالعه کلی (قرن نوزدهم) است. این به آن سبب است که علوم مشاهده ای و تجربی به یک طریق سازمان می یابند و تاریخ به طریق دیگر. در سازمان هوا شناسی ارزش نهائی آنچه در یک گرد باد مشاهده شده، مشروط به رابطه آن با چیزهایی است که در گرد بادهای دیگر مشاهده شده است، در سازمان تاریخ ارزش نهفته در جنگ (یا انقلاب کبیر فرانسه)، مشروط به رابطه آن با دانسته ها در باره اعمال مردم در قرن نوزدهم است، نه به رابطه آن با آنچه در باره جنگ های دیگر می دانستند.

فرق بین سازمان تاریخ و سازمان علوم "دقیقه" نیز به همین اندازه واضح است. درست است که فرایند فکری در تاریخ، مانند سایر علوم دقیقه، استدلالی است، یا به عبارت دیگر، با تصدیق این یا آن نکته آغاز میشود و با این سوال که پس این چه چیز را اثبات میکند ادامه می یابد، اما نقطه های شروع بسیار متفاوتند. در علوم دقیقه نقطه های شروع مفروضات اند، و طریقه سنتی بیان آن جملاتی است که اول آنها کلمه امری قرار میگیرد که مطلب معینی را که فرض شده است، وصف میکند: «میگوئیم ABC یک مثلث است، و گوئیم $AC = AB$ ». در تاریخ اینها مفروضات نیستند، واقعیات اند؛ واقعیاتی که تحت مشاهده مورخ در می آیند، درست مثل این که روی صفحه ای جلو او باز است چیز چاپ شده ای وجود دارد که نشانگر نقشه ای است که طبق آن یک پادشاه زمین هایی را به صومعه ای اهدا میکند. نتیجه گیری ها هم باهم متفاوتند. در علوم دقیقه، نتیجه گیری ها در باره رویدادهایی است که مکان یا زمان خاصی ندارند؛ اگر در یک جا باشند، در همه جا هستند و اگر در یک زمان باشند، در همه زمانها هستند. در تاریخ نتیجه گیریها در باره رویدادهای اند که هر یک مکانی و زمانی از آن خود دارند. درجه صحت معرفت مؤرخ از مکان و زمان متغیر است، ولی او همیشه میدانند که هم مکانی وجود داشته است و هم زمانی در یک محدوده همیشه میدانند که آن ها کدام بوده اند و این دانستن بخشی از نتیجه گیری ای است که او با استدلال از واقعیت های که پیش رو دارد، به آن رهنمون میشود.

این تفاوت ها در نقطه آغاز و خاتمه، متضمن تفاوتی در کل سازمان علوم مربوطه اند. ریاضیدان همین که مطمئن شد چه مسئله ای را میخواهد حل کند، قدم بعدی این است که فرضیاتی بیابد که وی را قادر سازد تا آن را حل کند که این شامل توانائی ابداع در او است. مؤرخ هنگامی که تصمیمش را گرفت، کار بعدی اینست که خود را در وضعی قرار بدهد که بتواند بگوید: "از واقعیاتی که من اکنون مشاهده میکنم میتوانم حل مسئله ام را استنتاج کنم." کار او اختراع هر چیزی نیست، اکتشاف یک چیز است و حاصل پایان یافته کارها نیز به طور متفاوت سازمان یافته است. طرحی که علوم دقیقه از قدیم بر اساس آن تنظیم شده اند، به روابط منطقی تقدم و تأخر بستگی دارد: یک قضیه قبل از قضیه دیگر قرار داده میشود، اگر برای فهمیدن دومی به فهم اولی نیاز باشد؛ طرح سنتی تنظیم تاریخ، طرح وقایع نامه ای است که در آن یک رویداد پیش از رویداد دیگر قرار داده میشود؛ اگر قبل از آن به وقوع پیوسته باشد.

پس تاریخ علم است، اما علمی از نوع خاص. علمی که کار آن مطالعه رویدادهایی است که در معرض مشاهده ما نیستند. مطالعه این رویدادها استدلال است و مؤرخ باید با برهان از چیزی که قابل مشاهده ماست، او آن را

"مدرک" رویداد های مورد توجه اش می نامد، به آنها برسد.^{۱۳}

تفکر تاریخی:

بی تردید فکر تاریخی از یک جهت شبیه ادارک است. چیزی که ما درک میکنیم عبارت از چیزی است که در خارج از ذهن ما موجود دارد، مثل میز، قلم، کاغذ، اتاق و غیره.

فکر تاریخی چیزی است که موضوع آن حوادثی است که پیشتر رخ داده و پایان یافته است و اوضاع و احوالی است که دیگر وجود ندارند. آنها هنگامی که دیگر ادارک پذیر نیستند به موضوعات فکر تاریخی بدل میشوند. از جهت دیگر تاریخ به علم شباهت دارد، زیرا در هر دو آنها "معرفت" استنتاجی و استدلالی هستند. اما در حالی که علم در عالمی از کلیات انتزاعی زیست می کند که از یک نظر در تمام اوقات وجود دارند و از نظر دیگر هیچوقت وجود ندارند، چیزهای که مؤرخ در باره آنها استدلال میکند انتزاعی نیستند، بلکه ملموس اند، کلی نیستند بلکه جزئی اند، مکان و زمان برای شان بی تفاوت نیست، بلکه مکان و زمانی از خود دارند، اگرچه آن مکان لزومی ندارد اینجا باشد، و آن زمان میتواند اکنون نباشد. بنابراین تاریخ را نمیتوان با نظریه های مطابقت داد که بموجب آنها موضوع معرفت انتزاعی و تغییرناپذیر است، وجودی منطقی که ذهن نسبت به آن میتواند حالات گوناگونی اختیار کند....^{۱۴}

تاریخ در کل معرفت مستدل از چیزهای گذرا و ملموس است. براساس این نظریه چیزهای اساسی در تاریخ عبارت اند از حافظه و مرجعیت (یا اقتدار). چنانچه قرار باشد حادثه ای یا وضع چیزهایی بطور تاریخی معلوم شود، نخست باید کسی با آن آشنا باشد، بعد باید آن را به خاطر بیآورد، بعد باید خاطره خود را به زبانی که برای هرکس دیگر قابل فهم باشد بیان کند، و بالاخره آن کس دیگر باید آن بیان را به عنوان حقیقت بپذیرد. به این ترتیب، تاریخ باور کردن به شخصی دیگر است که میگوید چیزی را به یاد می آورد. آنکه باور می آورد مؤرخ است، شخصی که سخنش باور میشود مرجع (اقتدار) خوانده میشود.^{۱۵}

کالینگوود مینویسد: قبلاً نظر داده ام که مؤرخ علاوه برگزینش مطالبی که مهم تلقی میکند، از میان اظهارات مراجع خود باید به دوطریق فراتر از چیزی برود که مراجعش میگویند. یکی طریقه انتقادی است، که "برادلی"^{۱۶} سعی کرده است تحلیل کند. به نظر برادلی، مؤرخ انتقادی کسی است که دیگر راضی نمیشود بگوید "مراجع میگویند که فلان وبهمان حادثه اتفاق افتاده و بنابراین من معتقدم که اتفاق افتاده است." او میگوید "مراجع میگویند اتفاق افتاده و برمن است که تعیین کنم آنها راست میگویند یا خیر؟"، دیگر طریقه سازندگی است. در این مورد او (برادلی) هیچ نگفته است و من اکنون پیشنهاد میکنم. من تاریخ سازنده را این دانسته ام که در میان اظهارات عاریه گرفته شده از مراجع، اظهارات دیگری را که در آنها مستتر است بگنجانیم. به این ترتیب وقتی مراجع بما میگویند سزار یک روز در روم بود و چند روز بعد در گول و هیچ چیز دیگر در باره سفر او از یک نقطه به نقطه دیگر نمی گویند، ما باوجدان کاملاً آسوده این مطلب را که او در این مدت در سفر بوده، در آن میان می گنجانیم. عمل گنجانیدن دو ویژگی مهم دارد. اولاً به هیچوجه خود سرانه یا خیالبافی صرف نیست، ضروری یا به قول کانت پیش بینی است. وثانیاً، آنچه به این طریق استنتاج میشود اساساً خیال (تفکر) است. اگر ما به دریا نگاه کنیم و یک کشتی را ببینیم و پنج دقیقه بعد دوباره نگاه کنیم درمندی که ما به کشتی نگاه نمی کرده ایم، کشتی مکان های فی مابین را طی کرده است. این خود یک نمونه تفکر تاریخی است و هیچ فرقی با آن نمیکند که ما هنگامی که می شنویم سزار در دو روز متوالی در روم و گول بوده است خود را مجبور می یابیم که فکر کنیم او بین این دو مکان سفر کرده است.^{۱۷}

خودمختاری مؤرخ:

کالینگوود در باره خودمختاری مؤرخ مینگارد: خودمختاری فکر تاریخی مؤرخ به ساده ترین صورت آن در کار گزینش دیده میشود. مؤرخ کسی است که سعی میکند آنچه را که در مراجعش می یابد بدرستی باز تولید کند، به نقاش مناظری شبیه است که میکوشد براساس این نظریه هنرمند کار کند که میگوید: هنرمند باید از طبیعت تصویربرداری کند. او ممکن است خیال کند که در اثر خود اشکال و الوان بالفعل اشیاء را می کشد، ولی هر قدر هم که در انجام این کار سخت بکوشد همیشه گزینش میکند، ساده میکند، شکل میدهد، آنچه را که بی اهمیت می پندارد کنار میگذارد و چیزهایی

^{۱۳} - مفهوم کلی تاریخ، صص ۳۱۵-۳۱۸

^{۱۴} - مفهوم کلی تاریخ، صص ۲۹۵-۲۹۶

^{۱۵} - مفهوم کلی تاریخ، صص ۲۹۷

^{۱۶} - برادلی، در انگلستان رهبر نهضت جدید نقد کتاب عهدجدید بود. وی در سال ۱۸۷۴ کتاب "پیش فرض های تاریخ انتقادی" را نوشت. در این زمان در آلمان دانشمندانی بودند که روش های جدید نقد تاریخی را در مورد کتاب عهدجدید بکار بردند و نتیجه آن ضربه کاری به اعتبار آن احادیث بود. این نتیجه فقط ناشی از به کار بردن روش های انتقادی نبود، بلکه از روحیه اثبات گرایانه ای ناشی میشد که در روش ها از آن بهره می گرفتند. به این ترتیب مورخان انتقادی ناگزیر بودند بپرسند که آیا احادیث عهد جدید، در این جزء یا آن جزء، واقعه تاریخی را گزارش کرده اند یا داستانی تخیلی را به سان بخشی از سنت افسانه ای یک فرقه دینی جدید روییده است. (مفهوم کلی تاریخ، صص ۱۷۴)

^{۱۷} - مفهوم کلی تاریخ، صص ۳۰۲

راترسیم میکند که لازم میدانند. هنرمند مسئول چیزیهایی است که وارد تصویر میشود، نه طبیعت. به همین طریق هیچ مؤرخه حتی بدترین آنان، صرفاً متون مرجع خود را رونویس نمیکنند، حتی اگر از خود چیزی وارد نکند، همیشه چیزهایی را که بردکارش می‌خورند برمیگزیند و آنچه را که بردکارش نمیخورد کنار میگذارد. بنابراین او مسئول آن چیزهایی است که در اثر خود وارد کرده است، نه مرجع او. در این مورد او آقای خود است و فکر او در این حد خود مختار است.^{۱۸}

روشن‌ترین برهان خود مختاری مؤرخ با نقد تاریخی فراهم می‌آید. همانطور که علم طبیعی روش مناسب خود را هنگامی بدست می‌آورد که، بقول بیکن، دانشمند طبیعت را به زیر سوال می‌کشد با تجربه شکنجه اش می‌کند تا از آن پاسخ پرسش‌هایش را بیرون بکشد، تاریخ هم روش مناسب خود را هنگامی پیدا میکند که مورخ مراجع خود را در جایگاه شهود بنشانند و با سوال پیچ کردن آن‌ها اطلاعاتی را که در بیانات اصلی شان از ارائه آن (چه به سبب نخواستن وجه به علت نداشتن) خود داری کرده اند، بیرون بکشند. به این ترتیب، ممکن است فرماندهی در پیام خود مدعی پیروزی شده باشد، مورخ، با خواندن آنها با نگاه انتقادی سوال خواهد کرد: «اگر پیروزی بود، چرا چنین یا چنان نشد؟» و به این ترتیب ممکن است نویسنده را به پنهان کاری حقیقت محکوم کند. یا ممکن است با استفاده از همان روش، یک سلف غیرمنتقد خود را که روایت نبرد را به استناد همان پیامها پذیرفته بود، به غفلت متهم کند. خود مختاری مؤرخ در اینجا به نهائی‌ترین صورت آن جلوه گرفته است، زیرا واضح است که او به برکت نوع کارش در مقام مؤرخ، توان آن را دارد که چیزی را که مراجعش صریحاً به او گفته اند رد کند و چیز دیگری را به جای آن قرار دهد. اگر این امکان پذیر باشد، معیار حقیقت تاریخی نمیتواند این واقعیت باشد که مرجعی بیانی را ایراد کرده است. صداقت و اطلاع به اصطلاح مرجع است که مورد سوال قرار میگیرد و به این سوال مورخ باید برای خود، بر اساس مرجعیت خود پاسخ بدهد.^{۱۹}

فلسفه تاریخ:

داکتر اکرم عثمان در مقالته از زبان "کروچه"، نقل قول میکند: «از شگفتیهای سرنوشت یکی اینکه، تا زمانی متمادی، تاریخ خوارترین نوع دانش به شمار میرفت، حال آنکه فلسفه بلند پایه ترین رشته دانش حساب میشد. و اکنون تاریخ، نه تنها بر فلسفه برتری دارد، بلکه بر آن خط بطلان میکشد. فلسفه تاریخ، فلسفه جامع و کاملیست که از یک دیدگاه تاریخی متصور شده باشد، چه نه تنها واقعیتها تاریخی هستند، بلکه همه حقایق نیز تاریخی میباشند.^{۲۰}»

بگفته کالینگود، نام «فلسفه تاریخ» را ولتر در قرن هیجدهم ابداع کرد، و مقصودش از آن چیزی بیش از تاریخ انتقادی و علمی نبود، یعنی نوعی تفکر تاریخی که در آن مورخ به جای تکرار داستان‌هایی که در کتاب‌های قدیمی می‌یافت، اندیشه خود را در باره رویدادها به کار می‌بست. همین نام در اواخر قرن هیجدهم مورد استفاده هیگل و نویسندگان دیگر قرار گرفت، اما آنان معنای متفاوتی به آن دادند و آن را صرفاً تاریخ دنیا یا تاریخ جهان تلقی کردند. کاربرد سومی از این عبارت نزد اثباتگرایان قرن نوزدهم یافت میشود. فلسفه تاریخ از دید آنان کشف قوانین کلی حاکم بر جریان رویدادهایی بود که تاریخ حکایت آنها را برعهده داشت.

کالینگود، در مورد فلسفه تاریخ میگوید: وظایفی که ولتر و هیگل برای "فلسفه تاریخ" وضع کردند، میتوانست به دست خود تاریخ ادا شود، در حالی که اثبات گرایان سعی داشتند از تاریخ نه یک فلسفه، بلکه یک علم تجربی مانند هواشناسی بسازند. در هر یک از این موارد، برداشتی از فلسفه وجود داشت که بر برداشت فلسفه تاریخ حاکم بود. به نظر ولتر، فلسفه به معنای تفکر مستقل و انتقادی بود، هگل آنرا تفکر در باره جهان به سان یک کل معنا میکرد و اثباتگرایی قرن نوزدهم آنرا کشف قوانین هماهنگ می‌دانست.^{۲۱}

فلسفه تاریخ در نزد هگل تأمل فلسفی درباره تاریخ نیست، بلکه خود تاریخ است که به نیرویی عالیتر صعود کرده است. بعقیده هگل، هیچ تاریخی وجود ندارد مگر تاریخ حیات آدمی؛ و منظور از حیات، نه صرف حیات بلکه حیات عقلانی و حیات موجودات متفکر است.^{۲۲} مقصود هگل از آن این است که هر چه در تاریخ روی میدهد به اراده انسان روی میدهد، زیرا فرایند تاریخی عبارت از افعال آدمی است. و اراده انسان هیچ چیزی نیست مگر اندیشه انسان که از نظر ظاهری به صورت فعل تفسیر یا تبیین میشود. اندیشه یا تفکر هیچگاه در خلا صورت نمیگیرد، بلکه همیشه بوسیله یک شخص معین در یک موقعیت معین انجام میشود و هر شخصیت تاریخی در هر موقعیت تاریخی، به اندازه ای عقلانی فکر و عمل میکند که در آن موقعیت میتواند فکر کند و عمل کند و هیچ کس بیش از آن نمیتواند.^{۲۳}

^{۱۸} - مفهوم کلی تاریخ، ص ۲۹۹

^{۱۹} - مفهوم کلی تاریخ، صص ۳۰۰-۳۰۱

^{۲۰} - یک نگاه انتقادی بر دو جلد تاریخ غبار، از من، چاپ ۲۰۰۰، ص ۹۹

^{۲۱} - مفهوم کلی تاریخ، ص ۷

^{۲۲} - مفهوم کلی تاریخ، ص ۱۴۹

^{۲۳} - مفهوم کلی تاریخ، ص ۱۵۰

کل فلسفه تاریخ هگل بر این اصل دور میزند که هر فرایند تاریخی [یا هر پدیده]، فرایندی دیالکتیکی است که در آن صورتی از حیات (مثلاً، یونانی)، ضد خود را (در این مورد روم) ایجاد میکند و از این تر و انتی تر، سنتزی (در این مورد عالم مسیحیت) سربرون می آورد.^{۲۴}

یکی از نکاتی که هگل به خاطر آن در معرض انتقادهای سخت قرار گرفته این نظریه اوست که تاریخ در زمان حال به پایان میرسد نه در آینده. زیرا مؤرخ هیچ شناختی از آینده ندارد. آینده برای او کتابی بسته است، برای اینکه چیز دیگری اتفاق نیفتاده است. اما این مسئله به نظر هگل، به معنای شکوهمند ساختن زمان حال یا غیر ممکن پنداشتن پیشرفت در آینده نیست. فقط بمعنای شناسائی زمان حال به سان یک امر واقعی است و فهمیدن این موضوع است که ما نمایانیم پیشرفت آینده چه خواهد بود، به بیان هگل، آینده مایه پیشرفت نیست مایه بیم و امید است و بیم و امید تاریخ نیستند.^{۲۵}

پروفیسور تی. ام. ناکس، ویرستار کتاب مفهوم کلی تاریخ میگوید: "آرای کالینگود، در باره فلسفه و تاریخ، و نیز سایر امور، اغلب با آرای کروچه، مقایسه شده [میتوانند] و به یقین همانندی جالبی میان تحول اندیشه فلسفی این دونفر برقرار است. کالینگود، در زمان دانشجویی با آموزه های واقع گرایی کوک ویلسن پرورش یافت. علائق هنری و تاریخ شناختی شان هر دو را از فلسفه ای که آموخته بودند ناراضی کرد و به مطالعه هگل و بررسی آثار اصیل در تاریخ سوق داد، و به این ترتیب راه خود را به شکلی از از ایده آلیسم، و سرانجام به برابردانی فلسفه و تاریخ باز کردند. کالینگود در باره زیبایی شناسی و تاریخ مطالب فراوانی از کروچه آموخت و در سالهای آخر عمرش یک نوع تاریخ باوری را اختیار کرد که با تاریخ باوری کروچه بی شباهت نبود.^{۲۶}

ناکس جای دیگری مینویسد: یقیناً باید **شکی** ریشه ای درباره فلسفه و نیز علوم طبیعی وجود داشته باشد تا متفکری را به این عقیده سوق دهد که **دانش** فقط توسط مؤرخان و فقط از تفسیر مدرک تاریخی به دست می آید. از مفهوم کلی تاریخ به بعد، نوشته های کالینگود، حاوی استدلالی است موثر برای تشخیص اینکه تاریخ نتایجی به بار می آورد که شباهتی شان برای آنکه دانش خواننده شوند کمتر از نتایج علوم طبیعی نیست.^{۲۷}

شکاکیت، تفرکی است که از سوی دکارت فیلسوف قرن هفدهم اروپا مطرح گردید. فلسفه دکارتی بر پایه شکاکیت نظام یافته و شناسائی کامل اصول انتقادی مبتنی است. اندیشه اصلی این مکتب آن بود که گواهی مراجع مکتوب را تنها در فرایند انتقادی، مبتنی بر دست کم سه قاعده روشن، باید پذیرفت: (۱) هیچ مرجعی نباید ما را ادا کند که چیزی را باور کنیم که میدانیم نمیتواند رخ داده باشد؛ (۲) این قاعده که مراجع مختلف باید با هم مواجه و مقایسه و هماهنگ شوند؛ (۳) این قاعده که مراجع مکتوب باید با استفاده از مدارک غیر ادبی (مثل، باستان شناسی) بررسی شوند.^{۲۸}

اکنون به نقطه نظرهای دانشمندان دیگر تاریخ، ویلیام دانین، سابق رئیس انجمن تاریخ دانان امریکا توجه رامعطوف میکنیم که در خطابه خود به نکات مهمی در باره موضوع و هدف تاریخ اشاره کرده است. خطابه وی زیر عنوان **حقیقت در تاریخ**، یکی از درس های مهم تاریخی است که برای علاقمندان تاریخ، بسیار با ارزش و آموختنی است، نکات مهم آنرا مرور میکنیم.

حقیقت در تاریخ:

اعتقاد راسخ به اینکه مؤرخ فقط باید حقیقت را بنویسد و برای کشف این حقیقت باید به اسناد و مدارک متکی باشد، سابقه چندان دیرینه ندارد. بانی و مدافع و مروج سرسخت این اعتقاد، مورخ بزرگ آلمانی لئوپولد فون رانکه (۱۷۹۵ - ۱۸۸۶) بود. رانکه معتقد بود که مؤرخ فقط باید آشکار کند که واقعاً در گذشته چه روی داده است؟ مگر ویلیام دانینگ استاد تاریخ و رئیس سابق انجمن تاریخ دانان امریکا در خطابه بی این موضوع را مورد بحث قرار می دهد که آنچه واقعاً روی داده است، در تاریخ آنطور که گمان میرود کاری ساده نیست. خطابه وی در این خصوص یکی از مهمترین آثار درباره ماهیت تاریخ پژوهی است و خواندن آن به هر کسی که به وجهی به تاریخ علاقمند باشد، توصیه می شود. (مترجم: ع. ف)

موضوع تاریخ حقیقت و هدف آن، کشف حقیقت است.

ویلیام دانینگ استاد تاریخ در خطابه بی این موضوع را مورد بحث قرار داده میگوید: تاریخ به عنوان مجموعه واقعیاتی که باید در آنها تحقیق شود، نیازمند بخش بندهای فرعی و تحلیل است. نه هر حقیقتی، بلکه برخی از جنبه ها و بعضی از انواع حقیقت، موضوع این علم است - البته اگر تاریخ، علم باشد.

^{۲۴} - مفهوم کلی تاریخ، ص ۱۵۴

^{۲۵} - مفهوم کلی تاریخ، ص ۱۵۵

^{۲۶} - مفهوم کلی تاریخ، ص ۴۲۴

^{۲۷} - مفهوم کلی تاریخ، ص ۴۲۹

^{۲۸} - مفهوم کلی تاریخ، ص ۸۵

من کسی را سراغ ندارم که بجد ادعا کرده باشد که تمام پدیده های گذشته، بی هیچ فرق و تمایزی، به معنای درست در حوزه کار مورخ قرار می گیرند. ولی از جهت مقصودی که در پیش دارم، فرض را بر این خواهم گذاشت که تاریخ در قلمرو خویش باید پدیده هایی مربوط به گذشته را احراز کند و توالی علی آنها را به تحقیق برساند و ارائه دهد، پدیده هایی که در رشد و بالندگی آدمیان در زندگی اجتماعی و سیاسی تأثیر آشکار داشته اند. گمان دارم این فرض سبب خواهد شد که همکارانم، پشت گوش بخارند و آهی از دل نومید برکشند؛ اما چاره ندارم جز اینکه با نهایت بردباری عواقب این شتابزدگی و بی احتیاطی خویش را تحمل کنم.

تاریخ پژوهان وقتی با اموری سر و کار می یابند که می توان فرض کرد در درجات بالای اهمیت اند، با انواع مشکلات مربوط به حقیقت یابی روبرو می شوند. باید در وقایع عینی، یعنی رویدادهایی که در شعور آدمیان مرتسم شده، و نیز در توالی زمانی آن رویدادها تحقیق کنند؛ و باید دست کم بکوشند بستگی علت و معلولی میان آنها برقرار سازند. این آخرین کار به هیچ روی نباید دست کم گرفته شود. چنانکه اخیراً سر کرده صنف تاریخنگاران امریکا، دکتر جیمسن، با همان شدت و دقت معمول و معتاد خویش به ما هشدار داده است، "چشمه تاریخ، چشمه علیت است." تجزیه نیروها و کشف رابطه های نهفته در بُن جریان آن چشمه، به استعداد استثنایی و استفاده بی دریغ از نیروی عقلی و فکری نیازمند است....

تأثیر این روند فکری در بررسی و نگارش تاریخ در طول دو نسل گذشته، خیره کننده بوده است. گردبادی از نقد و نقادی قلمرو پر جمعیت سنتهای شبه تاریخی را در هم کوفته، و اعضا و جوارحی که از پیکرهای غرورآفرین و زیبا جدا شده همه جا در آن خطه پراکنده است. جستجوی مواد و مدارک اصیل، نخستین دل مشغولی تاریخ پژوهان شده و دست کم از دو جهت سودمند افتاده است: به انبوه اینگونه مواد و مدارک برای استفاده افراد دارای صلاحیت تألیف و تالیف، فوق العاده افزوده؛ و اشتغالی مفتون کننده ایجاد کرده است....

پس چنین به نظر می رسد که نوعاً کار کسانی که امروز خویشتن را وقف تاریخ می کنند، پیگیری بی امان واقعیت عینی است، یعنی آن چیزی که فی الواقع روی داده است، و تعیین چگونگی دقیق حدوث آن. این برداشت دارای برخی نتایج و پیامدها بوده که کاملاً واضح است. نخست، گستره تاریخ را بسیار محدود می کند. دوم، بر نیروهای مادی در برابر نیروهای معنوی و روانی در زندگی انسان تأکید می گذارد. سوم، ملاحظات مربوط به بستگی علت و معلول را به کمترین حد می رساند، و تاریخ را صرف نظر از قضیه مقدم، به قضیه تالی محدود می سازد. و سرانجام، به طور ناروا توجه و احترام را منحصر می کند به آنچه حقیقت داشته در مقابل آنچه مردمان معتقد بوده اند که حقیقت داشته است.

هر تاریخ پژوه جدی با هیجانی که کشف واقعیتی مجهول یا فراموش شده به همراه می آورد، آشناست. شادمانی جوینده طلا یا الماس از یافتن رگه ای جدید، در مقایسه با شغف او هیجانی بسیار ملایم است. خرسندی ناشی از کشفهای تاریخی بویژه هنگامی شدت می گیرد و نمک پیدامی کند که به طور ضمنی دلالت داشته باشد بر نادرستی عقاید دیرین، و به کاشف امکان بدهد برجسته ترین و معتبرترین وقایع نگاران گذشته را قربانی بی اطلاعی و توهم معرفی کند. "باز آفرینی تاریخ" همیشه آگاهانه یا ناخودآگاه در ذهن پژوهنده صورت می گیرد، و او سرمست از کشف حقیقتی تازه، مستعد این می شود که باز آفرینی های حتی بزرگتری را پیش بینی کند. گذشته بشر همچنان کُند و آهسته پیش چشممان او در جریان است، ولی اکنون جهش کوچکی با آن کشف جدید به وقوع پیوسته است که به نظر می رسد نیازمند مجرای بمراتب بزرگتری است.

چرا چنین است؟ چرا دستاوردهای پژوهش تاریخی با اینکه حقیقت هر رویداد گذشته را آشکار می کند، تصویر کلی را اینقدر کم تغییر می دهد؟ می خواهم در این مقام، به این پرسش توجه ویژه مبذول کنم. پاسخ ممکن نیست ساده باشد، و من هم سودای پاسخگویی کامل در سر ندارم. همین قدر می گویم که آنچه حقیقت دارد بیش از آنچه مردم معتقدند که حقیقت دارد، مسیر تاریخ بشر را تعیین نمی کند، و بنابراین، کسی که پیش از همه از فلان رویداد گذشته مطلع می شود و آن را به اطلاع دیگران می رساند، احتمالاً با چیزی سر و کار می یابد که بخشی واقعی از تاریخ نیست. پدیده های زندگی اجتماعی اگر اساساً اراده آدمی موجب شان باشد، به لحاظ منشأ و توالی از شرایط به نحوی که به نظر همروزگاران آن پدیده ها می رسد سرچشمه می گیرند، نه از شرایط آنگونه که قرنهای بعد واقعیت شان به مورخ آشکار می شود. اگر بنا باشد گذشته آئینه عبرت و راهنمای سیاست گذاری قرار گیرد، عبرتی که از گذشته گرفته می شود و به صورت مبنای عمل درمی آید، از خطایی که در همان زمان نامش را تاریخ گذاشته اند گرفته می شود، نه از حقیقتی که مدتها بعد از پرده بیرون بیفتد.

در بسیاری موارد، واقعیت تاریخی مانند دانه ماسه ای است که به درون صدف راه پیدا می کند و به حدی کوچک و بیمقدار است که بسرعت از دیدگان پنهان می شود و مجهول می ماند. ولی کم کم لایه های اسطوره و افسانه گردآگرد آن را فرا می گیرند تا سرانجام مرواریدی پرتألو پدید می آید و نیرومندترین احساسات آدمیان را به جوش می آورد. رفته رفته از برکت زیبایی دل انگیز آن، هنر و دین و تمدن نضج می گیرند و پرورش می یابند، و به طمع تصاحبش دودمانها بر باد می روند و امپراتوریها و ژگون و ویران می شوند. مورخ ممکن است این مروارید را بشکند

تا آن دانه ریز ماسه را به ما بنمایاند؛ ولی نخواهد توانست مارامتقاعد کند که آنچه بنای تاریخ را در دوره فاصل برافراشته، آن ذره بيمقدار بوده است.

جای هیچ مناقشه نیست که روح نقادی در تاریخ نویسی قرن نوزدهم برخی نتایج شگفت انگیز داده است. زندگی گذشته بشر را به نحوی بازسازی کرده است که اهمیتش از دگرگونی‌هایی که علوم فیزیکی در تصورات ما از جهان مادی پدید آورده‌اند، کمتر نیست. پس شگفت نیست که "شکاکیت" بر سراسر صنف مورخان چیره شده است، و فقط سرسخت ترین وی بی باک ترین تاریخنگاران هنوز جرأت می کنند (نمیکنند؟) حتی پیش پا افتاده ترین مطالب را بدون استناد به مآخذ اصلی در پانوشتها، در نوشته خود بیاورند. شگفت نیست که جستجوی خستگی ناپذیر برای یافتن واقعیات تازه، هر فعالیت دیگر تاریخ پژوهان را تحت الشعاع قرار داده است. و شگفت نیست که حاصل جستجو برای یافتن واقعیات تازه از قسم عینی، غفلت از واقعیات دیرین از قسم دیگر و مطالعه و سنجش آنها به نحو شایسته شده است. ما مقهور شکوه دستاوردهای خود در کشفهای تازه و سرمست از برتری خویش به نسلهای نگون بخت پیشین شده‌ایم....

در تاریخ پژوهی، امروزه نیاز مبرم و اساسی ما به فروتنی است. واقعیات گذشته هرگز به طور علمی درک نخواهد شد تا وقتی که تاریخ پژوهان در برابر کامیابی‌های ما در معکوس کردن اعتقاد های کهن خیره و مبهور بمانند. بدترین ابزار برای فهم کردار کسانی که روشن بینی ما را نداشته‌اند، حس تحقیر نسبت به آنهاست. بر سبیل توجیه، عده‌ای معتقدند که تاریخ پژوهی درس عبرتی برای امروز است؛ جمعی دیگر می گویند تاریخ پژوهی سیر تکوینی وضع کنونی را دنبال می‌کند و به ما بینایی بیشتری نسبت به احوال مان می دهد. به هر حال، بر هر يك از این دو مینا، تاریخ پژوه موظف است برحس تحقیر خود نسبت به اعتقادهای نادرست کسانی که با آنان سر و کار دارد، با فروتنی کامل چیره شود. کار او ارائه رویدادهای گذشته بر حسب توالی علی آنهاست: یعنی نه این یا آن رویدادی نفس و بنتهایی، بلکه این رویداد به عنوان علت آن رویداد، و رویدادی دیگر به عنوان معلول آن....

بدین سان، باز می‌رسیم به چکیده کل مطلب. هر چه راجع به معنا و اهمیت دگرگونی‌های عمیقی بگوئیم که از بسیاری جهات در شناخت تاریخی در قرن نوزدهم روی داد، باز هم کم گفته ایم. و هر چه در باب تغییر نگرش عمومی به تاریخ بگوئیم که محصول آن دگرگونیها بود، باز هم مبالغه نکرده ایم. با اینهمه، از يك جهت باید نهایت احتیاط را در مواجهه با این وضع تازه به کار ببریم. مورخ وقتی از کشف هایی شادمانی می کند که اعتقادهای گذشته را معکوس کرده است، باید جانب فروتنی و اعتدال را بگیرد. باید به یاد داشته باشد که معکوس شدن اعتقاد ها عطف به ماسبق نمی کند و در اندیشه و کردار نسلهای بی خبر از واقعیت امر، تأثیر نمی گذارد. مختصر آنکه باید به خاطر بیاورد که در بخش اعظم تاریخ، خطا بیش از حقایق نو یافته اهمیت دارد.^{۲۹}

هر تعریفی که از تاریخ ارایه دهیم، اصل رسالت تاریخ بدون تغییر باقی خواهد ماند و آن اینکه تاریخ يك پدیده ساکن و خاموش نیست، تاریخ يك شط در حال حرکت از حوادث و پیشامدها و تغییرات پدید آمده به دست انسان است و او خواه ناخواه مجبور بوده است برای دگرگون کردن محیط اجتماعی خویش تلاش کند و شرایطی به وجود آورد تا بتواند رشد کند، پیش برود، حتی بجنگد یا با طبیعت پیرامون خود وارد نزاع شود و موانع موجود در پیش پای خود را دور کند.^{۳۰}

بدون تردید نظریات و تعریف ها دیگری هم از مفهوم تاریخ از سوی دانشمندان و پژوهشگران این عرصه وجود دارد که من برآن ها عجالاً دسترسی ندارم، ولی از آنجا که نظریات ارائه شده فوق با طرز تفکر تاریخی من بیشتر سازگاری و همسوئی دارد، من آنها را اخلاصمندانانه خدمت خوانندگان این بحث گذاشتم، تا چه در نظر آید و چه صواب بینند؟

پایان

*- فرضیه داکتر حمید روغ مبنی بر اینکه: «افغان معادل اوغان نیست» و نیز تحقیقات دانشمندان دیگر در این عرصه برایشان قناعت بخش نیست، و کلمه "افغان" را برگرفته از کلمه ترکی آنری «اغوان» و کلمه " اوغان" را بازتابی از نام یکی از سرداران لشکر چنگیز مقیم مکران می شمارد و میفرماید: « اینک به طور مستند می توان نشان داد که «اوغان» نام یکی از قوماندانان لشکری چنگیز بوده است؛ و «مینگان» وی در مکران جا به جا بوده است؛ و پس از زوال ایلخانیان، هم، این واحد لشکری مونگولی در همان مکران باقیمانده است؛ و این ها به نام قوماندان خود، «اوغانی» نامیده شده اند؛ و ایرانی ها محل اقامت آنان را « اوغانستان» نامیده اند؛...» برای آگاهی بیشتر و قضاوت بهتر شایسته میدانم توجه خواننده را به مقاله آقای عبدالباری جهانی تحت عنوان (اوغان، یوه تحقیقی لیکنه) در آرشیف مقالات نویسنده در پورتال افغان جرمن و نیز در سایت تاند معطوف نمایم.

^{۲۹} - سایت اریائی، بخش فلسفه و تاریخ/ ۱۲ / ۵ / ۲۰۰۳

^{۳۰} - تاریخ چیست؟ روزنامه اعتماد، شماره مورخ ۱۳۸۵/۶/۳۰